



گفتگو با مرضیه دهقان شاعر

# حواستان به دل‌های معلولان باشد!

زندگی همیشه زیباست وقتی حضور خدا را حس کنی و مطمئن باشی بهترینها برایت رقم می‌خورد، اگر ذات حق بخواهد... مرضیه دهقان شاعر جوان کشورمان با شدت معلولیت اما با امید به خدا و تلاش و پشتکار توانست به موفقیت برسد و ثابت کند وقتی اراده داشته باشیم به هر آنچه که بخواهیم می‌رسیم. گفتگوی ما را با این جوان شاعر بخوانید:



## اولش باورش نمی‌شد من می‌توانم با گوشی کار کنم. ولی وقتی برایم خریدند. بعد از مدتی دیدند من دارم با دندانهایم با گوشی کار می‌کنم

\*از خودتان برای خوانندگان مجله بگویید.

- مرضیه دهقان هستم، ۲۸ سال دارم و در اصفهان به دنیا آمدم. به دلایلی در حال حاضر در مبارکه زندگی می‌کنم.  
\*از خانواده تان بگویید.

- من هرچه در زندگی دارم اول از لطف خدا و بعد از پدر و مادری نظیرم دارم. واقعا برایم زحمت کشیدند. اگر زحمتهای این دونفر نبود، الان اصلا موفق نبودم. شرمنده ام که نمی‌توانم محبت‌هایشان را جبران کنم. ولی عاشقانه دوستشان دارم.

دو تا خواهر هم دارم به اسم زهرا و فاطمه که خدا را شکر هیچ مشکل جسمی ندارند.  
\*از چه زمانی متوجه تفاوت خود با دیگران شدید؟ چگونه با این مشکل کنار آمدید؟

- از بچگی می‌دانستم با بقیه بچه‌ها فرق دارم. آنها باهم بازی می‌کردند، ولی من نمی‌توانستم و فقط نگاهشان می‌کردم! اتاق من پر از اسباب بازی بود که نمی‌توانستم بازی کنم. حُب این برای یک بچه خیلی تلخ بود.

بزرگتر که شدم تفاوتها بیشتر و بیشتر شد. باینکه پدر و مادرم خیلی سعی می‌کردند که من این فرق را حس نکنم، هیچ وقت برایم کم نمی‌گذاشتند و هر چیزی را که می‌خواستم یا بخواهم فقط یک بار می‌گویم برایم تهیه می‌کنند. ولی مگر می‌شود حس نکرد این همه تفاوت را؟

\*چه کسی یا چه انگیزه‌ای باعث تلاش و موفقیت شما شده است؟

- فقط خدا و عشق به او. اگر ایمان به خدا نداشتم نمی‌دانم چگونه تاب می‌آوردم و زندگی می‌کردم. این همه درد و غم رانمی‌توانستم تحمل کنم. با خدا در تنهایی درد دل می‌کنم، با او حرف می‌زنم، دعوا می‌کنم، ولی بعد طلب عفو می‌کنم.

\*در مورد نحوه تحصیلاتان بگویید، تا چه مقطعی ادامه دادید؟

- فقط کلاس اول دبستان را خوانده ام آن هم در خانه! عمویم معلم بودند، آموزگار من هم شدند. از ایشان واقعا ممنونم. اگر کمکهای عمو جانم نبود من الان شاعر نبودم و نمی‌توانستم

کتاب چاپ کنم.  
\*در چه زمینه‌ای شعر می‌گویید؟ آیا زیر نظر استاد مجربی شعر را آموختید؟  
- شعر نو می‌گویم... خیر... استاد و معلمی که بخواهد به طور حرفه‌ای به من آموزش بدهد، نداشتم. فقط دو تا از دوستانم خیلی کمک کردند، عظیمه ایران پور و معصومه احمدپور که بهترین دوستان من هستند.

شعرهایم از دل شکسته ام نشأت می‌گیرد، برای همین غمگین و تلخ است.

\*شما کتاب شعر هم چاپ کردید، چه شد که تصمیم به چاپ کتاب گرفتید؟

- بله... کتاب "صدای سکوت" که به تازگی چاپ شده. راستش دلم می‌خواست دلنویسته و شعرهایم ثبت شود. در بچه‌های باشد برای ارتباط من با دنیای خارج از خانه. با کمک خانواده و دوست محترمی که خودشان هم شاعر و مستندساز هستند (از بردن نامشان معذورم) کمک کردند و کتابم را به چاپ رساندم... جا دارد که از ایشان کمال تشکر را داشته باشم.

\*معلولیت جسمی شما شدید است؟

- بله... شدید است. در ۱۷ سالگی از پدر و مادرم خواستم برایم یک گوشی همراه تهیه کنند. اولش باورش نمی‌شد من می‌توانم با گوشی کار کنم. ولی برایم خریدند. بعد از مدتی دیدند من دارم با دندانهایم با گوشی کار می‌کنم خیلی خوشحال شدند! آن لحظه بود که مرا بیشتر باور کردند.

\*یعنی شما با دندان روی صفحه گوشی چیز می‌نویسید؟

- بله با دندان گوشی را خاموش روشن می‌کنم یا در شبکه‌های اجتماعی شعرهایم را انتشار می‌دهم!

\*فکر می‌کنید مرضیه می‌تواند به آرزوهایش برسد؟

- بله... من می‌توانم با کمک خدا به آرزوهایم برسم.

\*حالا بزرگترین آرزوی مرضیه چیست؟

- بزرگترین آرزویم این است که یک خیریه برای معلولها تاسیس کنم. ولی خیریه‌ای که من آرزویش را دارم متفاوت از همه خیریه‌هاست...

می‌خواهم یک جایی بتوانم بسازم که در آن معلولین کار کنند و پول در بیاورند و کار داشته باشند. مثل یک آدم سالم و خودشان را باور کنند و دیگران هم آنها را باور کنند.

اینکه ما هم حق داریم و می‌توانیم ازدواج کنیم، سسر کار برویم و به همه نشان بدهیم که ما با آدمهای سالم هیچ فرقی نداریم...

\*دوستان مرضیه در موردش چه نظری دارند؟

- من را معمولا آدمی صبور و مهربان می‌شناسند. می‌گویند دل پاکی دارم. دوستانم بسیار به من لطف دارند و اکثر اوقات در خوشی و ناخوشی کنارم هستند.

\*تا بحال شده مردم با رفتارشان شما را برنجاندند؟

- بله خیلی پیش آمده، از نگاه‌هایشان دلم شکسته. من الان چهار سال است که در رختخواب خوابیده‌ام و دیگر نمی‌توانم بروم بیرون! سخت است که ۲۴ ساعت در جای خوابیده باشی! ولی وقتی می‌توانسم بروم بیرون، خواهرم زهرا جان من را می‌برد بیرون فقط سیزده سال داشت، خیلی از نگاههای بعضی از مردم ناراحت می‌شدم. بدترین لحظه می‌دانید کی بود؟ آن لحظه که پول می‌دادند و می‌رفتند، خیلی تلخ و گزنده بود برایمان.

مردم اصلا نگاه

نمی‌کنند، ببینند،

طرفشان کیست

و چه کار می‌کند.

فقط چون شخص

معلول است برایش

پول می‌گذارند.

برایم سؤال بود

که چرا تفکر مردم

در باره ما معلولین

اینگونه هست؟!\*

\*حرف پایانی

شما برای

خوانندگان مجله

چیست؟

- من از شما مردم

مهربانم خواهش

می‌کنم تفکر تان

و نگاهتان را نسبت

به معلولین تغییر

بدهید و به ما هم

مثل تمام افراد

دیگر نگاه کنید.

حواستان به دل‌های

معلولان باشد!

